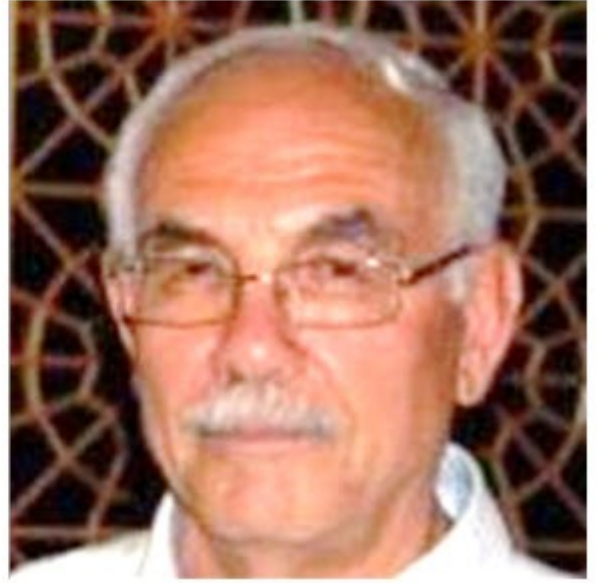


روشنفکران "بد اقبال" ایران؛ روشنفکران "خوش اقبال" ترکیه



روشنفکران "بد اقبال" ایران



روشنفکران
"خوش اقبال"
ترکیه

در عکس فوق، هدایت سلطانزاده و حسین ریاحی نماد روشنفکران "بد اقبال"، و دنیز گزمیش از ترکیه، نماد روشنفکر "خوش اقبال"، قلمداد شده‌اند. قبل از آن که به رابطه "اقبال" با روشنفکری بپردازیم، باید یادی از یکی از این شخصیت ها بکنیم.

!امروز هدایت سلطانزاده در گذشت

او از آن جمله روشنفکرانی بود که برای اندیشمندی خیز برداشته بود.

سه روز پیش مجدداً به ملاقات او رفتم. در این چند روز که او را ندیده بودم، بیماری سریعاً رشد کرده بود. روده‌های هدایت از کار افتاده بود. از طریق لوله‌های تنفسی به بدن او اکسیژن می‌رساندند. حدود نیمی از وزن خود را از دست داده بود. پوستی بود بر استخوان؛ ولی کماکان در جبهه زندگی می‌جنگید. به او گفتم هدایت، یک عمر در جبهه‌های مختلف جنگیده‌ای! با صدایی نحیف ولی مصمم گفت: زندگی یعنی مبارزه!

پنج سال پیش، در دانشگاه لندن، یک سخنرانی برای معرفی کتاب "مانیت منیت" داشتم. هدایت هم آمده بود. نه تنها تا اتمام جلسه ماند، بلکه بعد از جلسه نیز در خیابان‌های اطراف دانشگاه به صحبت و تبادل نظر ادامه دادیم. می‌دانستم که سال‌هاست با بیماری سرطان دست و پنجه نرم می‌کند. به همین دلیل به او گفتم که آیا صلاح نیست بیش از این او را خسته نکنیم و صحبت را به زمانی دیگر موکول کنیم؟ او با لبخندی بر لب، گفت: چند سال پیش، زمانی که بیماری‌ام عود کرده بود، دیدم تمامی دوستان و نزدیکان یکی پس از دیگری به عیادت می‌آیند. فهمیدم که پزشکان گفته‌اند که شاید آخرین دیدارشان باشد. این پنج سال پیش بود. نگران نباش من خوبم.

دو عامل باعث شد که پزشکان در پیش بینی خود تجدید نظر کنند. یکم استفاده از روش‌های نوین درمانی، و دوم روحیه با نشاط و مقاوم هدایت. صحبت‌های ما در بیرون دانشگاه تا نزدیکی‌های نیمه شب ادامه داشت و هدایت سرشار از نشاط و بحث بود.

و امروز، ... بعد از گذشت پنج سال دیگر، در یکی از بیمارستان‌های لندن، هدایت کماکان با همان روحیه با نشاط، و تا آخرین لحظات، لحظه‌ها را از چنگ "بی‌لحظگی" رها می‌ساخت

کمی بعد محمدرضا شالگونی نیز به دیدن او آمد. نگاه‌های مهرآمیز آنان به هم گره خورد. آن نگاه‌ها حکایت از یک مهر رفیقانه داشت، حتی اگر سالها بود که نگرش سیاسی آنان از همدیگر دور شده بود

رحیم بندویی از دیگر روشنفکران آن دوران که سال‌ها در پی یافتن رویکردی برای پاسخگویی به مسائل انتیکی جامعه ایران، با هدایت همدل شده بود نیز، در آنجا بود. رحیم، پاهای هدایت را ماساژ می‌داد که جریان خون را در آن تسریع کند. محمدرضا شالگونی لوله اکسیژنی که جابجا می‌شد را تنظیم می‌کرد. ناهید همسر و همگام هدایت، آب، و در نوک قاشق چایخوری، اندکی عسل به او می‌خوراند. صحنه، ... صحنه شمعی بود که پروانگان به دورش در پرواز بودند

این صحنه، بی اختیار مرا به یاد یکی از طولانی‌ترین پژوهش‌های میدانی که دانشگاه هاروارد برای بیش از هشتاد سال بر روی آن کار کرده است، انداخت. موضوع این پروژه، رابطه کیفیت مناسبات بین انسان‌ها با زندگی سالم و با نشاط است. پژوهشگران دانشگاه هاروارد در این پروژه، زندگی بیش از هزار نفر را در سه نسل و در کوچکترین جزئیات آن مورد بررسی قرار داده‌اند. در طول پروژه، پژوهشگران دانا با این انسان‌ها جلسه داشتند. سلامتی و پرونده پزشکی آنان را بطور مرتب مرور می‌کردند. عواملی مثل وضعیت روحی، رفتار، شرایط زندگی، شرایط کاری، مناسبات اجتماعی، مناسبات با همسر، خانواده و دوستان را ثبت و بررسی می‌کردند. این انسان‌ها سرنوشت‌های متفاوتی یافتند. از بین آنها یک رئیس‌جمهور، پزشک، وکیل، کارگر، بنا و غیره در آمد. برخی از جایگاه پایین اجتماعی به بالاترین مراحل صعود کردند و برخی نیز مسیر عکس را پیمودند

Robert یکی از مهم‌ترین جمع‌بندی‌های این پروژه را مسئول کنونی پروژه، پروفسور رابرت والدینگر اینگونه بیان می‌کند: "شگفت‌انگیزترین نتیجه این پروژه، میزان تاثیر روابط شاد [در **Waldinger**، "خانواده و با دوستان] بر سلامتی ما است

آنهايي که از چنين روابطی بی بهره هستند، کمتر عمر می کنند. او تاکید می کند که "تنهایی می کشد". تاثیر تنهایی در تندرستی و طول عمر، قابل قیاس با "الکلیسم و مصرف دخانیات" است. او تاکید می کند که "مناسبات صمیمانه، بیشتر از پول و شهرت، موجب نشاط انسان ها در زندگی شان می شود. این مناسبات گرم، بیشتر از جایگاه طبقاتی، بیشتر از ضریب هوش و حتی بیشتر از زن ها، از افراد در مقابل ناخشنودی های زندگی، و برای یک طولانی تر و تندرست تر، حمایت می کند". "حقایق این جمع بندی، هم در مورد [تخبگان] هاروارد، و هم در مورد [محرمان] شرکت کننده در این پروژه، صدق می کند".

(Source: Harvard – gazette: Good genes are nice, but joy is better)

عاشقان انسانیت، به منبع سرشاری از این مناسبات صمیمانه دسترسی دارند. مسلماً هدایت یکی از همان عاشقان بود. احتمالاً مهمترین عاملی که پزشکان را وادار ساخت که پیش بینی خود را چندین بار عوض کنند نیز، همین مناسبات صمیمانه و رفیقانه بوده است. این مناسبات، مکمل بکارگیری پیشرفت های نوین علمی در پزشکی بوده است. این مناسبات شاید مهمترین عاملی است که دنیای کنونی برای گذر از زشتی هایش به آن نیاز دارد.

در آن اتاق بیمارستان، هدایت، حتی با صدایی نحیف، کماکان در صحبت ها شرکت می کرد. استفاده از گازهای شیمیایی برای زهرچشم گرفتن از دختران معترض دبیرستانی، با آنچه که نازی ها در اردوگاه ها کردند قیاس شد؛ و اینکه چگونه پرویز ثابتی ها بی محابا در نقش "مصلحان اجتماعی" ظاهر می شوند؛ و اینکه ایران پس از خیزش "زن، زندگی، آزادی"، آبستن کدام تحولات است، و مسائلی دیگر از جمله موضوعاتی بود که در مورد آن به تبادل نظر پرداختیم. اما صحبت از طرف من به گذشته، به تجارب روشنفکران در زمان شاه، به انتظارات، به سطح دانش و ژرف اندیشی آنان در آن دوران، کشانیده شد. انگار که می خواستم به شکل خودخواهانه ای، و با حرص و ولع، از این "تاریخ زنده" هر چه بیشتر بیاموزم.

وقتی که هدایت به عنوان یک فعال دانشجویی در فعالیت‌هایی همچو تظاهرات تختی، در دهه چهل شمسی، در پی عدالتخواهی بود، من در حیاط دبستان‌های تهران بدنبال یک توپ پلاستیکی دوان بودم. ورود به دانشگاه در بحبوحه انقلاب ۵۷، زمینه‌آشنایی من با مسائل اجتماعی را فراهم ساخت. به همین دلیل همواره تشنه دانستن در مورد روحيات، انتظارات، و سطح دانش موجود در روشنفکران آن دوران بوده‌ام. و اینکه چرا جامعه در حق این روشنفکران، این گونه دچار "کم‌مهری" شد! و "بداقبالی" این روشنفکران ریشه در چه داشت؟

هدایت و شالگونی، به محفلی تعلق داشتند که به "گروه فلسطین" معروف شد. برجسته‌ترین عضو این گروه شکرالله پاکنژاد بود. اعضای این گروه تصمیم گرفتند که برای آموزش سیاسی و نظامی به فلسطین بروند. در سال ۱۳۴۸، در هنگام عبور از مرز، به دام ساواک افتادند و یکی پس از دیگری دستگیر شدند. حسین ریاحی و یکی دو دیگر از اعضای این گروه در آخرین لحظات، از دام ساواک گریختند و از مرز عبور کردند. پاکنژاد، هدایت، شالگونی و دیگر دستگیرشدگان، بعد از شکنجه‌های متعدد در ساواک، تا انقلاب ۵۷ در زندان بودند. بعد از آزادی و با آنکه در چند ماه بعد از انقلاب، مورد استقبال مجامع دانشجویی قرار گرفتند، این جمع نیز، همانند روند غالب روشنفکران، مورد بی‌توجهی و بی‌مهری عموم جامعه قرار گرفتند.

گروه فلسطین" در مسیر رفتن به فلسطین ناکام ماند، اما هزار کیلومتر دورتر، اعضای گروه دیگری" توانستند، از مرز رد شوند و خود را به فلسطین برسانند. این گروه تحت رهبری دنیز گزمیش، از ترکیه عازم فلسطین شده بودند.



Cumhuriyet Gazetesi
Deniz Gezmiş'in Filistin...



Cumhuriyet Gazetesi
Deniz Gezmiş'in Filistin...

در این عکس‌ها، دنیز گزمیش در یکی از روستاهای فلسطینی که زیر بمباران اسرائیلی‌ها به خرابه مبدل شده است، دیده می‌شود. دنیز گزمیش از فلسطین بازگشت. او یکی از رهبران جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ بود. در آن دوران دانشگاه‌ها و خیابان‌های پاریس، و بیشتر شهرهای اروپا، و از آن جمله استانبول به صحنه‌های تظاهرات و اعتراضات حاد علیه بمباران ویتنام توسط امریکا، بدل شده بود. دنیز گزمیش و یارانش در تظاهرات چند ده هزار نفری دانشجویان، و در اعتراض به پهلوگیری ناوگان ششم امریکا در استانبول، چندین سرباز امریکایی را با شعار "به خانه‌ات برگرد" به دریا انداختند.

بعد از کودتای نظامیان در سال ۱۹۷۱، دنیز گزمیش همراه با دو رفیق دیگرش، چهار سرباز امریکایی را به گروگان گرفتند. چند روز بعد، و بعد از بی نتیجه ماندن تماس‌های مکرر آنان با مقامات دولتی، این سه نفر، سربازان امریکایی را بدون اینکه آسیبی به آنها رسیده باشد، آزاد ساختند. حکومت ترکیه در آن زمان، همچو حکومت ایران در صف امریکایی‌ها قرار داشت، به همین دلیل اعتراضات این چینی، و خدش‌های که به وجهه ارتش امریکا وارد شده بود، نباید بدون مجازات می‌ماند. دنیز گزمیش و دو هم‌رزمش، دستگیر و اعدام شدند.

جالب اینکه، دفاعیات روشنفکران ایران و ترکیه، از یک محتوای همگون برخوردار بودند. دنیز گزمیش در دادگاه نظامی همان منطقی را بیان کرد که پاکنژاد در دادگاه نظامی شاهنشاهی تحت نام دفاعیات خواند. پاکنژاد در دفاعیاتش که بعدها به بیرون از زندان درز و توسط فلاسفه‌ای همچو ژان پل سارتر، در دنیا طنین انداخت، این گونه از خود دفاع کرد: "... امپریالیسم آمریکا در هر نقطه‌ای از جهان برای حفظ مزایای خود در جهت ادامه‌ی فقر ... در ویتنام، مردم بی‌گناه، لوازم زندگی، انبارهای آذوقه، مزارع، خانه‌ها و هرگونه آثار حیاتی را با ناپالم ویران می‌کند و از بین می‌برد. در اندونزی، یک میلیون انسان را به دست نظامیان فاشیست و متعصبین مذهبی قتل‌عام می‌کند. در یونان، به کمک مأموران مخوف سازمان سیا، جنبش اعتدالی آزادی‌خواهان را مقهور می‌کند. جنایات نژادپرستان آفریقای جنوبی و رودزیا را به دیده‌ی تحسین می‌نگرد. نفرت‌انگیزترین دیکتاتورها را در سراسر جهان با پول و اسلحه یاری می‌دهد...".

با یک چنین دیدگاهی بود که چپ عدالتخواه، در تحولات اجتماعی آن سال‌ها، پرتاب شد. این دیدگاه! نادرست نبود، ناقص بود

روزگار غریبی است نازنین، در حالی که اسم پاکنژاد در اذهان عمومی ایران رنگ باخته است، در ترکیه نام دنیز گزمیش همراه با دو رفیق دیگرش، با نام "سه نهال آزادی" نمادین شده‌اند. آنهایی که نام "نهال" را بر اینان گذاشته‌اند، چقدر عمیق اندیشیده‌اند. نهال، نماد زندگی است، نماد نشاط و آینده است. در عین حال نهال، نماد زندگی جوان است، باید تبدیل به درخت گردد تا بتواند بار دهد. نهایتاً میزان مرغوبیت زمین علم، دانش و نهادهای اندیشه ورزی یک جامعه است که می‌تواند زمین جهل و تعصب را شخم زند تا اینکه یک نهال بتواند به باروری برسد؛ و تبدیل به درخت تنومندی در "نهادهای آزادی" بشود. در این زمینه، جمهوری جوان ترکیه، امتحان بهتری از سلطنت الهی شاهنشاهی داد. عکس زیر از یکی از بزرگداشت‌هایی است که برای این "سه نهال آزادی" در سال ۲۰۲۲، در سالروز پنجاهمین سال اعدام آنها، در قلب استانبول برگزار شد.



همراه با عکس‌ها، نمایشی از سلول‌های انفرادی آنان، کفش و لباسی که در زمان اعدام به تن داشتند، نامه‌های بجا مانده از آنان، از جمله وسایلی بود که در این نمایشگاه به نمایش گذاشته شد. جامعه ترکیه، وکیل (Halit Çelenk) هر سال بزرگداشتی را به یاد "سه نهال آزادی" برگزار می‌کند. هالید چلنک (Hukuksuz Demokrasi) – "اصلی این سه نهال، بعد از اعدام اینان، دو کتاب نوشت: "دمکراسی بدون قانون (Umut Hangi Dağın Ardında?) – "و دیگری "امید در پشت کدام کوه نهفته است؟ (Demokrasi).



دو عکس سمت راست، مراسم احترام کلنچلار اوغلو بر آرامگاه دنیز گزمیش.

عکس سمت چپ آرامگاه حسین ریاحی و دیگر سربداران، بعد از اعدام در جنگل های آمل

روزگار عجیبی است نازنین،... دنیز گزمیش و حسین ریاحی در شور عدالتخواهی و از خود گذشتگی، بطور غیر قانونی از مرز گذشتند، در بازگشت یکی در آنکارا و دیگری در آمل، با نام عدالتخواهی، به کانون بی عدالتی زمانه خود، یورش بردند. دستگیر، شکنجه و اعدام شدند؛ یکی بدست ژنرالهای مدرن دست نشانده امریکا و آن دیگری بدست ولایت فقیه، به خاک سپرده شدند. روزگار عجیبی است نازنین، ... این کدامین ارزش هاست که آرامگاه یکی در قلب آنکارا، میعادگاه آزادیخواهان می شود؛ و آن دیگری در گوشه ای از جنگل های آمل پنهان می ماند. این کدام سطح از خرد سیاسی است که کلنچلار اوغلو، رهبر قدیمی ترین حزب ترکیه و بزرگترین اپوزسیون اردوغان، در سالگرد اعدام "سه نهال آزادی" بر آرامگاه دنیز گزمیش ها ادای احترام می کند؛ و اپوزسیون رسمی ایران به آن "نهال های آزادی" در ایران چشم غره می روند که چرا در مقابل سرکوب اندیشه، توسط آخوند و ساواک و سانسور، دست به شورش زدند

نهادهای مبتنی بر خرد در جامعه ترکیه آن زمان، آن قدر قوی بودند که حتی در دوران کودتای نظامی نیز، ژنرال ها نتوانند کسی را بدون دغدغه به جوخه اعدام بسپارند. حکم اعدام باید در مجلس تصویب می شد. جناح سوسیال دمکرات مجلس ترکیه، تحت رهبری عصمت اینونو، به مخالفت با حکم اعدام برخاستند. دادگاه عالی دو بار حکم اعدام را لغو و پرونده را به مجلس ارجاع داد. نهایتاً ژنرال ها و جناح دست راستی حزب عدالت به رهبری سلیمان دمیرل، این حکم را برای بار سوم در مجلس با اکثریت تائید کرد. سالها بعد دمیرل از خود "سلب" مسئولیت کرد و گفت اگر حکم اعدام را تصویب نمی کردیم، خودمان می رفتیم



"Meseleyi benim üzerime yıkmanın manası yok"

روزگار غریبی است نازنین، روزگار غریبی است ... ، پنجاه سال بعد، در حالی که پرویز ثابتی‌ها و ذوب شدگان در سلطنت الهی، برای کشتن و شکنجه "دنیز گزمیش"‌های ایران بر خود می‌بالند؛ روزنامه حریت، پر تیراژترین روزنامه ترکیه، لحظه قرائت حکم اعدام دنیز گزمیش توسط قاضی ارتش ترکیه را با "این تیتراژ درشت توصیف می‌کند: "قاضی موقع قرائت حکم اعدام، مثل بید به خود می‌لرزید"

'İdam kararını veren hakim tir tir titriyordu

Güncelleme Tarihi: Mayıs 06, 2016 11:02

#Deniz Gezmiş

#Zeki Çetiner

#İdam



به لحاظ نظری، دنیز گزمیش و یارانش در همان بینشی بودند که مسعود احمدزاده فدایی، هدایت سلطانزاده از "گروه فلسطین" و حسین ریاحی سربردار، در آن دوران به آن معتقد بودند. پایبندی به عدالت اجتماعی، شاخصترین ویژگی آنان محسوب می‌شد. آنها در پایبندی به عدالت اجتماعی، از مدل شوروی ناامید، و در مقابله با بی‌عدالتی مدل امریکایی، سرسخت بودند. علیرغم ندیدن ریشه‌های عمیق بی‌عدالتی در مناسبات انسانی، پایبندی به عدالت اجتماعی، و در این مسیر، یورش به خطر بود که جایگاه ویژه‌ای به آنان ... بخشید. اما

چرا جایگاه روشنفکران در ترکیه، آن چنان برجسته است، اما هم رزم‌های آنان در ایران، موجب بی‌مهری اکثریتی از جامعه قرار گرفته‌اند؟ برای اینکه انقلابی که دنیز گزمیش برای آن خیز برداشته بود، ناکام ماند! ولی انقلاب ضدسلطنتی ایران موفق شد! "بداقبالی" روشنفکر ایران در "پیروزی" انقلاب بود. همراه با انقلاب ۵۷، ملغمه‌ای از جهالت ولایت فقیه و سلطنت الهی، از اعماق جامعه بیرون ریخت، و بر آرمان‌های عدالتخواهی "نهال‌های آزادی" غلبه کرد. انقلاب ۵۷، بزرگی واقعیت "شاه سایه خداست" را از اعماق جامعه بیرون کشید و روشنفکران را کیش و مات کرد. در ساده اندیشی نهال‌های آزادی بسیار می‌توان نوشت، اما شاید بزرگترین خطای روشنفکران ایران در تحولاتی که منجر به انقلاب ۵۷ شد، ندیدن قدرت "شاه سایه خداست"، در جامعه بود! آنها فقط شاه را دیدند، ولی او خود سایه ای بود از یک فرهنگ، از ارزش‌ها، از سنت، از هویت و روانشناسی اجتماعی آن روز ایران؛ و در یک کلام مجموعه‌ای از عواملی که برای روشنفکر آن دوران ناشناخته به حساب می‌آمد.

هدایت سلطانزده، تنگنای خرد و اندیشه در انقلاب ۵۷ را در مقاله ای تحت عنوان "از رستاخیز شاهنشاهی تا حکومت فاجعه اسلامی" این گونه توضیح می‌دهد

چه شد، چرا انقلاب بهمن به آن صورت رخ داد؟ ... رژیم سلطنت، وجود مخالف سیاسی را ... " به رسمیت نمی‌شناخت و از آن به نام «ضد امنیتی» نام می‌برد، ... سازمان امنیت یا ساواک، نه یک سازمان اطلاعاتی، بلکه عمدتاً نقش یک نهاد سرکوب را بر عهده داشت و شکنجه و اعتراف‌گیری، نخستین ابزار آن‌ها برای گرفتن اطلاعات بود و احکام دادگاه‌های نظامی را نیز ساواک تعیین می‌کرد.... براساس تحقیقی که در سال ۱۳۵۴ انجام گرفته بود، تنها در تهران ۴۸ ناشر کتاب‌های مذهبی وجود داشت. فقط در همان سال، حداقل ۴۹۰ هزار نسخه از «مفاتیح الجنان» و ۷۰۰ هزار جلد از قرآن و ۴۰۰ هزار نسخه رساله علماء دینی در قم منتشر شده بود. ... در ۱۳۵۲، در تهران ۳۲۲ تکیه امام حسین، ۳۰۵ در خوزستان، ۷۳۱ در آذربایجان وجود داشت. در کنار این مراکز، باز فقط در تهران ۱۲۳۰۰ هیات سینه و زنجیرزنی بود که بیشتر آنها از طرف اصناف و بازاری‌ها حمایت میشدند. بسیاری از آنها مهاجرین روستائیان کنده شده از زمین و شهرهای دیگر بودند و ۱۸۲۱ تا از این «هیات‌ها» نام‌های ویژه خود را داشتند، مثل «هیات نطنزی‌های تهران»، «هیات سمنانی‌ها»، «بیچارگان امام حسین»، «ذلیل‌های موسی ابن جعفر» و غیره.

Source: Said Amir Arjomand: The Turban For the Crown. The Islamic Revolution in Iran. Oxford University Press.

بدین ترتیب، در یک چنین جوی از باورها و سنت‌ها، سلطنت الهی و بدتر از آن ولایت الهی، اجازه تحول "نهال‌های آزادی" به "نهادهای اندیشمندی" را ندادند. اندیشمندی مثل احمد کسروی هم برای سلطنت الهی ناخواسته بود و هم برای ولایت الهی! نفرین و سرکوب اندیشه در گسترده‌ترین سطح، در مجالس مذهبی و مساجد، در سانسور کتاب، در زندان‌ها، و در جوخه‌های اعدام، زمینه‌های به وجود آمدن این نهادهای اندیشه‌ورزی را بسیار دشوار می‌ساخت

در همین زمان است که احمد شاملو با ندبه هشدار می‌داد

...به اندیشیدن خطر مکن ..."

روزگار غریبی ست، نازنین

آن که بر در می‌کوبد شباهنگام

به کشتن چراغ آمده است

"...نور را در پستوی خانه نماند باید کرد

اگر تصویر جامعه در سلطنت الهی این گونه بود، در ترکیه آن زمان "اندیشه کردن" خطر نبود؛ تقریباً هیچ کتابی در ترکیه آن روز سانسور نبود! تقریباً هیچ حزب و انجمن اجتماعی ممنوع نبود. به همین دلیل اندیشه نیز امکان تنفس داشت، اندیشمندان تحولات آینده را بهتر از روشنفکران می‌دیدند. جامعه ترکیه به خاطر نزدیک‌تر بودن به اروپای دوران روشنگری، از آن جو رنسانس و از نعمات آزاداندیشی، بیشتر از ایران، زودتر از ایران، و سریع‌تر از ایران، بهره‌گرفت

به همین دلیل، آنچه را که هدایت در مقاله بالا به آن اشاره می‌کند، و ده‌ها پژوهشگر دیگر، امروز، بعد از گذشت نیم قرن، به آن توجه کرده‌اند، اندیشمندان ترکیه، تقریباً در صد سال اخیر نه تنها در مورد آن و موبجل (Şerif Mardin) نوشتند و سخن گفتند بلکه تدابیر عملی پیشنهاد کردند. شریف ماردین در دهه هفتاد میلادی هشدار دادند که: "روستا-زده شدن شهرها، سریع، (Mübeccel Kiray) کنرای تر از شهری شدن روستائیان خواهد بود". آیا انقلاب 57 ایران، و به قدرت رسیدن اردوغان در ترکیه، انعکاس سیاسی همین پیش‌بینی‌ها نمی‌باشد؟ آیا به قدرت رسیدن خمینی و اردوغان، بازتاب صدای سیاسی پر قدرت "روستا-زده" شدن شهرها نبود؟ این گروه از اندیشمندان ترک بارها تاکید کردند که سه و یا چهار نسل طول خواهد کشید تا در یک پروسه شهروندی، جوامع بسته روستایی، با ارزش‌های مدرن شهروندی همگام شوند. آیا جنبش "زن، زندگی، آزادی" نمادی از ارتقاء فرهنگ و ارزش‌های، نسل سوم بعد از نسل 57 نیست؟ آیا نشان‌گسست از آن فرهنگ و ارزش‌های کهن نیست که ولایت فقیه را بر تخت سلطنت نشاند؟

آیا نمی‌شد این روند را در ایران آن روز دید؟ هزینه‌های تحول را کمتر، و مسیر رویش شکوفه‌های آن را تسریع کرد؟ صدالبته بودند کسانی که بتوانند نگرشی عمیق‌تری داشته باشند. اما این اراده حاکمان سیاسی آن دوران بود که زمینه‌های اندیشه را بارور سازند و یا در غوغای حزب رستاخیز، در موعظه‌های آخوندها، و در شکنجه‌گاه‌های ساواک، آن را محو سازند. سلطنت الهی، روش دوم را انتخاب کرد! کتاب «صدایی که شنیده نشد» (نگرش‌های اجتماعی- فرهنگی و توسعه نا متوازن در ایران)، بخشی از تحقیقاتی است که در دهه 50 شمسی با عنوان «طرح آینده‌نگری» توسط «علی اسدی هدایت» و «مجید تهرانیان» طراحی شده بود؛ این پژوهش‌ها و همچنین پژوهش‌های اندیشمندانی مثل پروانه آبراهیمیان، پژوهشی در آن روزها نیافت و فقط چند دهه بعد، توجه محافل اهل تفکر را به خود جلب کرد.

جامعه ترکیه عاری از کشمکش های حاد اجتماعی نیست، اما هزینه کمتری برای تحولات اجتماعی می پردازد. در حالی که حکومت اسلامی ایران در برپائی چوبه دار صاحب رکورد است، در جمهوری ترکیه، بیش از سی سال است که حکم اعدام لغو شده است. در حالی که اپوزسیون ایرانی در پوست نمی گنجد که توانسته اند یک منشور یک صفحه ای را تدوین کنند، اپوزسیون ترکیه، در یک منشور چند هزار صفحه ای، 2300 مصوبه در مورد چگونگی گذر از حکومت اردوغان به تصویب رسانده اند. در این مصوبات، در مورد چگونگی مقابله با معضلات محیط زیستی، ترمیم کشاورزی و صنایع، بازسازی آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، و دهها عرصه دیگری که در حکومت تمامیت خواه اردوغان صدمه دیده است، راهکارهای خاص ارائه شده است. در حالی که اپوزسیون ایران در چگونگی گذر از ولایت فقیه چشم به کف خیابان دوخته است، اپوزسیون ترکیه امیدوار است که اردوغان را با انتخابات مغلوب کند. شاید کار با اردوغان نیز به کف خیابان کشانیده شود، اما حتی در آن موقع نیاز آموزش جامعه و کارکرد آن بالاتر و موثرتر خواهد بود.

خیزش زن، زندگی، آزادی، تحت پیشگامی جوانان باز ظلم و ستم را به چالش کشیده است. اگر پایبندی بر عدالتخواهی و فداکاری در این مسیر، ویژگی مشترک دنیز گزمیش، و شکرالله پاکنژاد بود، ساده اندیشی در ساختن جامعه ای آباد، آزاد و برابر، وجه مشترک دیگر آنان بود. اینان جوانانی بودند که از دانشگاه ها به مهلکه امتحان سیاست پرتاب شده بودند. یک دانشجوی هر چقدر هم که با هوش باشد، نه توان درمان یک بیمار را دارد و نه طراحی یک اتوموبیل را، چه رسد به طراحی و هدایت یک جامعه که هزاران بار پیچیده تر از یک اتوموبیل است؛ چه رسد به شناخت انسان و محرک های رفتاری اش، که بسیار پیچیده تر از درمان یک بیماری است. به سخن دیگر، ندانم کاری، ویژگی دوم این رهبران جوان آن دوران بود. آنها راهی فلسطین بودند تا از آن دیار، دانش تغییر یک جامعه، و فن اجرای آن را بیاموزند. آنها فقط **"نهال" های آزادی و عدالت بودند، "نهال" های آزادی و عدالت ... چه واژه زیبنده ای**

ناکامی جوانان عدالتخواه در بسرانجام رساندن یک انقلاب در ترکیه، عدالتخواهی و از خودگذشتگی آنان را در تاریخ زنده ترکیه حک کرد. "پیروزی" انقلاب ۵۷ در ایران، سطحی نگری جوانان عدالتخواه در ایران را در اذهان عمومی حک کرد.

کماکان عاجل‌ترین نیاز تغییر هر چیزی، شناخت آن چیز است. نهال‌های آن دوران، عاشقان عدالتخواهی، و از روشنفکران زمانه خود بودند؛ اما نتوانستند تا سطح اندیشمندی صعود کنند. اندیشه یعنی کلنجار رفتن با ناشناخته‌ها، یافتن سوال‌های درست، و تلاش برای دست یافتن پاسخ‌های (نسبی) به آن می‌باشد. این رهبران جوان، گمان می‌کردند که جامعه ایران، آماده و آبستن پذیرش ایده‌های انسانی آنان است. تاثرانگیزتر اینکه، گمان می‌کردند که فرمول تغییر یک جامعه "کشف" شده و آماده بهره برداری است. کافی است که این فرمول از فلسطین، ویتنام، کوبا و یا از انقلابات اکتبر روسیه و چین، به عاریت گرفته شود.

کسب دانش اولیه و داشتن سری پرشور، برای شورش علیه ظلم کافی است؛ از همین روی، یک دانشجو از یک پیش زمینه مناسبی برای پرتاب شدن به چرخه سیاست، علیه ظلم برخوردار است؛ اما برای اندیشمند شدن، چندین تنور نان دانش، و چندین فصل از سرما و گرما در حلاجی تجارب خود و دیگران، یک ضرورت است.

ارتقاء خرد جمعی در یک جامعه، فرایندی تدریجی است. به یکباره متحول نمی‌شود. از شکست‌ها و پیروزی‌های خود و دیگران می‌آموزد؛ پوست می‌اندازد، و در گام‌هایی آهسته ولی مداوم از سطحی نگری به عمیق‌اندیشی سوق پیدا می‌کند. در این مسیر، خیزش "زن، زندگی، آزادی" با پیشگامی زنان و دختران جوان، یک جرقه پر نوری بود نه تنها در ایران، و ترکیه، بلکه در تمامی جهان! این یک جرقه! بود؛ سرآغازی است برای به چالش کشیدن ریشه‌ای جهالت و خودخواهی

چپ سوگوار!"! چپ سوگوار محصول دیگری از واقعیت‌های انقلاب ۵۷ می‌باشد. هدایت سلطانزاده "سوگوار" واقعیات تلخ جوامع نبود، او از زمره چالشگران زشتی‌های جامعه بود، او با گشاده‌روی، از مباحث جدید استقبال می‌کرد. در تلاش بود که از روشنفکر مخالف ظلم، به مرحله اندیشمندی، به کلنجار با ناشناخته‌های محرک‌های رفتاری انسان، به شناخت مسیر تحول اجتماعی، گذر کند

هدایت نمونه‌ای بود از گذر روشنفکر ۵۷ به اندیشمند قرن بیست و یکم.

بیاد و خاطرہ اش گرامی باد

ابراہیم مہاجر

چہار شنبہ ۲۴ اسفند ۱۴۰۱

نقل از سایت پیک ایران